



## جمال یار

نویسنده: جعفری، جواد

فلسفه و کلام :: انتظار موعود :: پاییز 1381 - شماره 5

از 151 تا 194

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/926298>

دانلود شده توسط : عمومی user2314

تاریخ دانلود : 1393/07/06 08:25:54

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

جمال

# یار



جواد جعفری

اشاره: بی‌شک، شناخت امام و حجت هر زمان، ارزش حیاتی دارد. این شناخت، ابعاد گوناگونی دارد. یکی از گونه‌های شناخت، مربوط به شکل ظاهری حضرت علیه السلام است. نوشتار حاضر، با کاوش در روایات فراوان و دسته‌بندی آن‌ها، چهره‌ی حضرت را نمایانده است.

﴿يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَتَّبِعُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا

الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

## مقدمه

بی‌شک، شناخت امام و حجت هر زمان، دارای اهمیّت و ارزش فراوانی است. این اهمیّت، به قدری است که نشناختن امام، مساوی با بی‌دینی و جهالت است. نبی‌گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از آغاز رسالت خویش، اهمیّت معرفت به امام هر عصر را بیان فرمود. ایشان، در حدیثی که فریقین نقل کرده‌اند، فرموده است:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛<sup>۲</sup>

کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

از سوی پیامبر و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به تناسب عقل و فهم مردم، دستورهای و روش‌های مختلفی برای شناخت امام علیه‌السلام رسیده است. بعضی از براهین، عقلی، و برخی، استدلال‌های قرآنی و روایی است. همه‌ی این راه و روش‌ها، احتیاج به علم و آگاهی و بلکه برای تشخیص صحیح، احتیاج به تخصص در آن رشته‌ها دارد، در حالی که امام، امام همه‌ی اقشار جامعه است و طبیعتاً، عده‌ی زیادی از افراد جامعه، قدرت استفاده از این روش‌ها را ندارند، لذا برای آن که آنان نیز بتوانند امام خود را بشناسند، راهی ساده نیز بیان شده است. آن راه ساده، استفاده از علائم ظاهری و حسّی است.

البته، این نشانه‌ها، در امام دوازدهم علیه‌السلام از اهمّیت مخصوصی برخوردار است؛ زیرا، در باره‌ی ائمه‌ی پیشین، امام قبلی، امام بعد را برای مردم معرفی می‌کرد و نشان می‌داد، اما در زمان حضرت ولی عصر، عجل‌الله فرجه، امام قبل از ایشان، در قید حیات نیستند تا ایشان را معرفی و تأیید کنند. شاید سرّ این که به این حدّ، از نشانه‌های ایشان، در روایات ذکر شده، همین باشد تا مردم، در زمان غیبت - که زمان حیرت است و فضا، برای مدّعیان دروغین امامت و مهدویّت باز است - بتوانند با تمسّک به روایات اهل بیت علیهم‌السلام راه خود را به روشنی پیمایند.

خلاصه برای بیان اهمّیت بحث از صفات ظاهری امام عصر، عجل‌الله تعالی فرجه، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- راهی روشن برای عموم مردم است تا امام زمان خود را بشناسند.
- ۲- وقتی استدلال‌های عقلی و نقلی، به جایی نرسد، فصل الخطابی قاطع است.
- ۳- دلیلی واضح برای رسوا کردن مدّعیان دروغین مهدویّت است.
- ۴- برهانی آشکار بر اثبات مهدویّت شخصی و ردّ مهدویّت نوعی (در هر زمانی، مهدی‌ای هست) است.

انظار

سال دوم، شماره‌ی پنجم

۱۵۲

۵- مدرکی محکم بر اثبات مهدویت عینی و ردّ مهدویت معنوی (مهدی ساخته‌ی ذهنی در اثر فشارهای جامعه) است.

۶- روشی مؤثر برای محسوس کردن وجود نازنین امام و ایجاد تعلق خاطر برای عاشقان و پویندگان راه حضرت‌اش است.

امام حسن علیه السلام به هند بن ابی هاله می‌فرماید:

أنا اشتهي أن تصف لي منه [رسول الله] شيئاً لعلّي أتعلق به؛<sup>۲</sup>

دوست دارم برای من، پیامبر را مقداری توصیف کنی تا شاید تعلق خاطری بیابم.

یکی از موارد قابل توجه در مورد این نشانه‌ها، این است که با این که روایات، از طریق فریقین و از چندین امام نقل شده، ولی هیچ‌گونه تضاد و تنافی میان روایات نیست و همه، فرد واحدی را معرفی می‌کنند.

### روش بحث

چون در این نوشتار سعی شده است استقصای کامل از روایات فریقین در مورد نشانه‌های حضرت به عمل آید و علاوه بر روایات، بعضی از علائم که در ملاقات‌ها آمده، ضمیمه گردد، لذا ابتدا، در یک موضوع، تمام تعبیرات یافت شده، ذکر می‌گردد و بعد، توضیح داده می‌شود.

منبع و مأخذ اصلی بحث، منابع شیعی است و تنها در مواردی که نشانه‌ای در کتب ما نیست یا متخذ از کتب عامه است، از کتب آنان نقل می‌شود.

لازم به یاد آوری است که تمام منابع ذکر شده، تک تک، مراجعه شده است، مگر مواردی که تصریح به نقل شده باشد. در دو کتاب کمال الدین و الغیبة نعمانی هم آدرس کتب عربی ذکر شده و هم کتب دارای ترجمه که (م) علامت کتاب مترجم است.

پیش از شروع در وصف اعضای مبارک حضرت، چند بحث کلی مطرح شده که عبارت است از:

۱- شباهت حضرت ولی عصر، عجل‌الله‌فرجه، به نبی گرامی اسلام و ائمه و سایر

۲- زیبایی جمال نازنین حضرت حجّت، عجل الله فرجه.

۳- سِنّی که از جمال مبارک ایشان نمایان است.

۴- قامت رعناى امام غائب علیهم السلام.

۵- رنگ رخسار ایشان.

پیش از شروع، اعتراف می‌کنیم:

ز وصف حسن تو، حافظ، چه‌گونه نطق زند که همچو صنع خدایی، وراى ادراکى

### ۱- شباهت

● أشبه الناس برسول الله ﷺ خلقاً و خلقاً؛<sup>۴</sup>

شبيه‌ترین مردم به رسول خدا در سيرت و صورت است.

● أشبه الناس برسول الله ﷺ خلقاً و خلقاً و حسناً و جمالاً؛<sup>۵</sup>

شبيه‌ترین مردم به رسول خدا در سيرت و صورت و زیبایى و جمال است.

● أشبه الناس بي؛<sup>۶</sup>

پیامبر ﷺ فرمود: «شبيه‌ترین مردم به من است.»

● أشبهُ الناس بي خلقاً و خلقاً؛<sup>۷</sup>

و فرمود: شبيه‌ترین مردم به من در سيرت و صورت است.

● أشبهُ الناس بي في شمائله وأقواله وأفعاله؛<sup>۸</sup>

نيز فرمود: شبيه‌ترین مردم به من در قیافه و گفتار و رفتار است.

● يشبهه في الخلق والخلق؛<sup>۹</sup>

در صورت و سيرت شبيه پیامبر است.

● فيشبهه في الخلق والخلق؛<sup>۱۰</sup>

پس در صورت و سيرت، شبيه پیامبر است.

● شمائله شمالي؛<sup>۱۱</sup>

پیامبر فرمود: «قیافه اش، مانند قیافه‌ی من است.»

● شبیهی و شبیه موسی بن عمران؛<sup>۱۲</sup>

پیامبر ﷺ و امام رضا علیه السلام فرمودند: «شبیه من و شبیه حضرت موسی است.».

● أشبه الناس بأبي محمد عليه السلام؛<sup>۱۳</sup>

شبیه ترین مردم به امام حسن عسکری علیه السلام است.

● أشبه الناس بعيسى بن مريم خُلُقاً و خُلُقاً و سَمْتاً و هَيْبَةً؛<sup>۱۴</sup>

شبیه ترین مردم به حضرت عیسی در سیرت و صورت و وقار و هیبت است.

از این عبارات، به خوبی شباهت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، به نبی گرامی اسلام ﷺ استفاده می شود. ایشان، هم در اخلاق، شبیه پیامبر است و هم از نظر قیافه و جسم ظاهری.

البته، روایاتی هم وجود دارد که کلمه ی «خلق» یک بار در آن ها ذکر شده است،<sup>۱۵</sup> اما چون ممکن است به ضم اول خوانده شود و از بحث خارج شود، آورده نشد.

عبارت «شبیهی» و «شبیه موسی بن عمران»، هم از پیامبر ﷺ نقل شده است و هم از امام هشتم علیه السلام. این، نشان می دهد که امام، شبیه امام رضا علیه السلام هم هستند. در عبارت بعد، راوی، شباهت امام عصر را به پدر بزرگوارشان امام عسکری علیه السلام نقل می کند.

در مورد وجه شباهت امام عصر به حضرت موسی در «بخش قامت» بحث می شود. در مورد شباهت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، به حضرت عیسی، باید یاد آور شد که پیامبر، در شب معراج، وقتی حضرت عیسی، علی نبینا و آله و علیه السلام، را می بیند، چنین توصیف می کند:

رجل مربع الخلق إلى الحمرة والبياض سبط الرأس؛<sup>۱۶</sup>

یعنی، مردی معتدل القامه و گندم گون و دارای موی صاف.

این نشانه ها، در مورد حضرت علیه السلام خواهد آمد.

این حدیث، هر چند، یکی است، ولی برای جمع میان روایات، محظوری ندارد.

در پایان این بخش، باید متذکر شویم، چون در روایات مختلف، شباهت بسیار نزدیک

امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، به پیامبر ﷺ مطرح شده، لذا اگر در باره‌ی بعضی از اعضا، چگونگی و وصف آن‌ها، مستقیماً، در مورد امام عصر علیاً بیانی نیامده است، می‌توان این موارد را از روایاتی که درباره‌ی پیامبر ﷺ است، استفاده کرد.

## ۲- زیبایی

● غلامٌ... حَسَنُ الوجه؛<sup>۱۷</sup>

نوجوانی... زیباروی.

● غلامٌ... أبيض الوجه؛<sup>۱۸</sup>

نوجوانی... سفید روی.

● غلامٌ أبيض حسن الوجه؛<sup>۱۹</sup>

نوجوانی سفید و زیباروی.

● شابٌ... حسن الوجه؛<sup>۲۰</sup>

جوانی... زیباروی.

● شابٌ حسن الوجه؛<sup>۲۱</sup>

جوانی زیباروی.

● شاباً حسن الوجه؛<sup>۲۲</sup>

جوانی زیباروی.

● شابٌ صبيحُ الوجه؛<sup>۲۳</sup>

جوانی گشاده روی.

● شاب حسن الوجه طيبُ الرائحة هَيُوبٌ و مع هيبته متقرب إلى الناس؛<sup>۲۴</sup>

جوانی زیباروی، خوش بوی و با هیبت که با وجود هیبت‌اش، رابطه‌ی نزدیکی

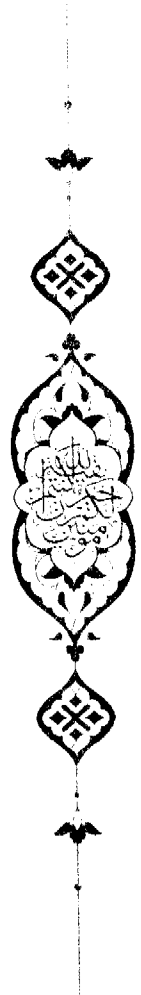
با مردم دارد.

● شاب من أحسن الناس وجهاً و أطيهم رائحة؛<sup>۲۵</sup>

جوانی از زیباروی‌ترین مردم و خوش بوی‌ترین آنان.

● من أحسن الناس هيئة؛<sup>۲۶</sup>

از خوش قیافه‌ترین مردم.



انظار

سال دوم، شماره پنجم

۱۵۶

● لم أر وجهاً أحسن من وجهه؛<sup>۲۷</sup>

چهره‌ای زیباتر از روی ایشان ندیدم.

● لم أر أحسن منه وجهاً ولا أعظم منه هيبةً ولا أجلّ قدرًا حتى كنا لا نسمع

من نظره لهيبته؛<sup>۲۸</sup>

چهره‌ای زیباتر از روی ایشان ندیدم و نه هیبتی بالاتر از هیبت ایشان و نه منزلتی

برتر از ایشان، حتی به خاطر هیبت‌شان از دیدن‌اش سیر نمی‌شدیم.

● لم أر قطّ في حُسنِ صورتِه؛<sup>۲۹</sup>

هرگز کسی را به زیبارویی ایشان ندیدم.

● فتى كأنه فلقة قمر؛<sup>۳۰</sup>

جوانی مانند پاره‌ی ماه.

● صبى كأنه فلقة قمر؛<sup>۳۱</sup>

کودکی مانند پاره‌ی ماه.

● صبياً كأنه فلقة قمر؛<sup>۳۲</sup>

کودکی مانند پاره‌ی ماه.

● كأنه فلقة قمر؛<sup>۳۳</sup>

مثل این که او پاره‌ی ماه است. *تحقیقات کامپویر علوم اسلامی*

● كفلقة قمر؛<sup>۳۴</sup>

مانند پاره‌ی ماه.

● كأنه قطع قمر؛<sup>۳۵</sup>

مثل این که او قطعه‌ای از ماه است.

● صاحب الوجه الأقرم؛<sup>۳۶</sup>

دارای صورتی درخشان‌تر از ماه.

● كأنَّ وجهه القمر ليلة البدر؛<sup>۳۷</sup>

چهره‌اش مانند ماه شب چهاردهم است.

● وجهه يُضيء كأنه القمر ليلة البدر؛<sup>۳۸</sup>

چهره‌اش مانند قرص کامل ماه می‌درخشد.





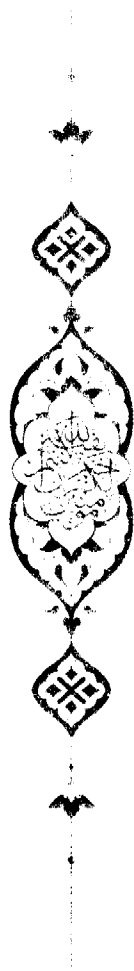
- وجهه مثلُ فلقة قمر لا بالخرق ولا بالبرق؛<sup>۳۹</sup>  
صورت اش چون پاره‌ی ماه است، نه کُند بود و نه عجول.
- وجهه بین اصبحة الأقالیم كالقمر المضیء بین الكواكب الدّریة؛<sup>۴۰</sup>  
چهره اش میان گشاده رویان عالم مانند ماه نورانی در بین ستاره گان درخشان است.

- وجهه كالقمر الدّری؛<sup>۴۱</sup>  
چهره اش مانند ماه نورانی است.
- وجهه كالکوکب دّری؛<sup>۴۲</sup>  
چهره اش مانند ستاره‌ی درخشان است.
- کأنَّ وجهه کوکب دّری؛<sup>۴۳</sup>  
چهره اش مانند ستاره‌ای درخشان است.
- الفتی کأنه بدر یلوح فی الظلام؛<sup>۴۴</sup>  
جوان، مانند قرص کامل ماه که در شب تاریک می درخشد.
- غلام یناسب المشتري فی الخلقة والمنظر؛<sup>۴۵</sup>  
نوجوانی که در صورت و منظر مثل مشتری است.
- غلاماً یشبه المشتري فی الحسن والجمال؛<sup>۴۶</sup>  
نوجوانی است که در زیبایی و جمال، شبیه مشتری است.
- کفصن بان؛<sup>۴۷</sup>  
مانند شاخه‌ی بیدمشک.

- کفصن بانٍ أو قضیب ریحان؛<sup>۴۸</sup>  
مانند شاخه‌ی بیدمشک یا شاخه‌ی ریحان.
- اروع کأنه غصن بان و کأنَّ صفحة غرته کوکب دّری؛<sup>۴۹</sup>  
نکورویی چون شاخه‌ی بیدمشک است و پیشانی اش مانند ستاره‌ای نورانی می درخشد.

- ابن الأرواح؛<sup>۵۰</sup>

از تبار نکورویان.



● یعلو نور وجهه سواد شعر لحيته و رأسه؛<sup>۵۱</sup>

نور رخسارش بر سیاهی موی صورت و سرش غلبه دارد.

● نور وجهه یعلو سواد لحيته و رأسه؛<sup>۵۲</sup>

نور رخسارش بر سیاهی موی صورت و سرش غلبه دارد.

● له سمّت ما رأت العيونُ أقصد منه ولا أعرف حسناً و سكينَةً و حياءً؛<sup>۵۳</sup>

وقاری دارد که موزون تر از آن را چشم‌ها ندیده است و زیباتر و دل آرام‌تر و با

حیاتر از ایشان نمی‌شناسد.

● نقیّ الثياب... على هيئة الشرفاء؛<sup>۵۴</sup>

پاک جامه... مانند بزرگان.

● سمح سخّيّ تقيّ نقیّ؛<sup>۵۵</sup>

اهل احسان و سخاوت و تقوا و پاکیزگی است.

● طاووس أهل الجنة؛<sup>۵۶</sup>

طاووس اهل بهشت است.

بیش تر روایات و ملاقات‌های نقل شده، در باره‌ی وصف حضرت، عجل الله تعالی فرجه، اختصاص به بیان زیبایی و حُسن چشم نواز ایشان دارد. هم ائمه عليهم السلام و هم کسانی که سعادت تشرف به محضر گل نرگس را داشته‌اند، قبل از هر وصفی، ذکر زیبایی ایشان را کرده‌اند:

اگرچه حُسنِ فروشان، به جلوه آمده‌اند

کسی به حُسن و ملاحظت، به یار ما نرسد

هزار نقش بر آید ز کلک صنع و یکی

به دل پذیری نقش نگار ما نرسد

جوانی و روی زیبا، از مشخصات بارز حضرت حجت، ارواح من سواه فداه، است.

البته، در مورد جوانی، در بخش سنّ مبارک حضرت عليه السلام مطالب را ارائه خواهیم کرد. فعلاً،

در این جا، غرض، بیان زیبایی ایشان است.

حُسنی که راوی می‌گوید: «ما، از دیدن اش سیر نمی‌شویم.»، علاوه بر زیبایی، نکته‌ی

قابل توجه، هیبت و عظمت و وقار ایشان در اوج آن زیبایی است و بوی خوش حضرت

که راوی، از آن، به دل نشین ترین رایحه‌ها یاد می‌کند.

در بخش گذشته، شباهت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، به جد بزرگوارش نبی گرامی اسلام ﷺ بیان شد. چنان که در باره‌ی پیامبر ﷺ آمده:

«يَتَلَأُّ وَجْهَهُ تَلَأُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ»<sup>۵۷</sup>

یا

«كان في وجهه القمر»<sup>۵۸</sup>.

درباره‌ی امام نیز شایع‌ترین تشبیه، تشبیه رخ زیبای ایشان به ماه کامل شب چهارده است، بلکه به تعبیر امیر بیان، حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام، «زیبارویان عالم، در مقابل حضرت، چون ستاره‌های درخشان در مقابل ماه نورانی‌اند» که طبیعتاً، جلوه‌ای نخواهند داشت.

در بعضی از تعبیرها «فلقة قمر» آمده است. این تعبیر، به معنای «پاره‌ی ماه» است. در روایتی، بعد از این تعبیر آمده است: «لابالخرق و لابلانزق»، «خرق»، به معنای ناتوانی و سستی و کم تحرکی است<sup>۵۹</sup> و «نزق» - که بحار از کمال الدین نقل می‌کند یا «برق» که در متن کمال الدین است، به معنای «عجله در کارها و سبک‌سری» است؛<sup>۶۰</sup> یعنی، راوی می‌گوید، حضرت، نه سست و کم تحرک است و نه عجول و ناآرام، بلکه وقار خاصی دارد که بر زیبایی‌اش می‌افزاید.

صاحب النجم الثاقب «خرق» را «درشت‌خو و زبر» ترجمه فرموده‌اند<sup>۶۱</sup>، که درست به نظر نمی‌رسد.

عرب، در میان ستارگان، ستاره‌ای را که بزرگ و پرنور و درخشان باشد، «دَری» می‌نامد.<sup>۶۲</sup> در مورد حضرت، وارد شده که «ستاره‌ای دَری» است که نشان دهنده‌ی درخشش ویژه‌ی چهره‌ی حضرت است.

سیاره‌ی مشتری که بزرگ‌ترین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی و درخشان‌ترین آن‌ها بعد از زهره است، به نام «سعد اکبر» مشهور است و نماد و سمبل نکویی و یمن و برکت است.

انظار

سال دوم، شماره‌ی پنجم

۱۶۰

تشبیه نکورویان به مشتری، تشبیهی زیبا است.

او، سمن سینه و نوشین لب و شیرین سخن است مشتری عارض و خورشید رخ و زهره لقاست  
سعد بن عبدالله نیز که اهل قم است، به محض زیارت دلدار دل آرام، ایشان را به  
مشتری تشبیه می‌کند. جا دارد بگوییم:

مشتری رویی و هر دل، مشتری، روی ترا مشتری رخسارگان را کم نباشد مشتری

«بان» به معنای «درخت بیدمشک» است و علاوه بر بوی خوش، چون درختی باریک  
و خوش نما است، شعرا قد «محبوب» را بدان تشبیه می‌کنند. «کغصن بان»، یعنی، چون  
شاخه‌ی بیدمشک، قامت‌اش دل نواز است.

«ریحان»، به تمام گیاهان معطر اطلاق می‌شود.<sup>۶۳</sup> علاوه بر آن، اسم گیاهی خوش بو  
است که علاوه بر بوی خوش، لطافت و رنگ زیبایی هم دارد. در تشبیه چهره‌ی مبارک  
ایشان به شاخه‌ی ریحان، علاوه بر بوی خوش، لطافت و طراوت، نقش اصلی را دارد.  
در این مورد، در بخش «رنگ رخسار مبارک شان» هم تعبیرات زیبایی وارد شده که  
خواهد آمد.

«غره» سفیدی پیشانی را گویند.<sup>۶۴</sup> راوی می‌گوید: به قدری پیشانی مبارک امام  
می‌درخشید، گویا که ستاره‌ای پر نور است.

«أرواع» جمع «أروع» است. و «أروع»، کسی را گویند که دارای قامت و نورانیت و  
فضلی است که بیننده از زیبایی او شگفت زده گردد.<sup>۶۵</sup> امام باقر علیه السلام می‌فرماید، امام زمان،  
عجل الله تعالی فرجه، از تبار نکورویان است.<sup>۶۶</sup> اهوازی، وقتی بعد از تشرّف، امام را  
وصف می‌کند، می‌گوید: «أروع و زیبا بود، مانند شاخه‌ی بیدمشک».

در درخشندگی روی مبارک حضرت، نقل شده که نور جمال ایشان، بر سیاهی مویش،  
غلبه دارد.

«سَمَت» حالت کسی را گویند که دارای آرامش و وقار و حسن سیره و روش است،

همراه استقامت منظر و هیئت.<sup>۶۷</sup>

راوی می‌گوید: من «سَمْتی» را در حضرت مشاهده کردم که متعادل‌تر از آن را هیچ چشمی ندیده است و زیبا و باوقارتر از آن را نمی‌شناسد.  
 در تعبیری آمده: «لباسی نظیف بر تن داشت و شرافت و بزرگواری، از قیافه‌اش نمایان بود.» در تعبیری دیگر آمده: «احسان و سخاوت و پرهیز و پاکیزگی، از جمال‌اش نمایان بود.» نیز آورده‌اند که حضرت، نه تنها زیباروی این دنیا است، بلکه جمال و زیبایی اهل بهشت هم برای حضرت است.

وزخسَنِ خود بماند انگشت در دهانت  
 ای رند، آشکارا، می‌بینم از نهانت

آینه‌ای طلب کن تا روی خود ببینی  
 زُخت، سرای عظم، تاراج عشق کردی

### ۳- سنّ

● شابُّ: ۶۸

جوان

● شابّاً: ۶۹

جوان

● شابُّ حَدَثٌ: ۷۰

● جوانی نارس. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

● رجوعه من غیبته بشُوخ الشباب: ۷۱

در بهترین مرحله‌ی جوانی.

● شابّاً موقفاً: ۷۲

جوانی کامل.

● شابّاً تاماً من الرجال: ۷۳

جوانی کامل است در میان مردان.

● شابُّ بعد کبر السن: ۷۴

جوان است با این که سنّ‌اش زیاد است.

● فی سنّ الشیوخ و منظر الشباب: ۷۵



در سن کهن سالان و قیافه‌ی جوانان.

● فی صورة فتی موفق ابن ثلاثین سنة؛<sup>۷۶</sup>

با چهره‌ی جوانی کامل به سن سی سالگی.

● فی صورة شاب موفق ابن اثنتین و ثلاثین سنة؛<sup>۷۷</sup>

با چهره‌ی جوانی کامل به سن سی و دو سالگی.

● فی صورة شاب دون أربعین سنة؛<sup>۷۸</sup>

با چهره‌ی جوانی کم‌تر از چهل سال.

● لیس هذا الأمر من جاز أربعین؛<sup>۷۹</sup>

صاحب این امر، بیش از چهل سال ندارد.

● ابن أربعین سنة؛<sup>۸۰</sup>

چهل ساله.

● شیخ السن شاب المنظر حتی أنّ الناظر إليه لیخسبه ابن أربعین سنة

أودونها وإنّ من علاماته أن لا یرهم بمرور الأيام واللیالی حتی یأتیه

أجله؛<sup>۸۱</sup>

سن‌اش زیاد و چهره‌اش جوان است، به گونه‌ای که در نظر بیننده، چهل ساله یا

کم‌تر می‌نماید و از نشانه‌های ایشان، آن است که تا زمان وفات، پیر نمی‌شوند.

باید توجه داشت، منظور از سن، مقدار سال‌های حیات ایشان از آغاز میلاد حضرت تا

زمان ظهور نیست، بلکه همان گونه که موضوع این نوشتار است، منظور، این است که در

زمان ظهور، قیافه و جمال جمیل ایشان، در چه سنی خواهد بود.

درباره‌ی قیافه‌ی حضرت در زمان ظهور، به طور کلی، دو نوع روایت وارد شده است:

الف) روایاتی که مطلق است و سنی را بیان نمی‌کند و فقط جوان بودن حضرت را

می‌گوید.

ب) روایاتی که علاوه بر تأکید بر جوانی، سن و سال را هم مشخص می‌کند.

شرح الشباب؛ قوته و نضارته.<sup>۸۲</sup> ترجمه: چون جوانی نیز مراتبی دارد، بعضی از

روایات، اشاره دارد که حضرت، در بهترین مرحله‌ی جوانی ظاهر می‌شوند؛ یعنی، زمانی



که چهره در زیباترین و درخشانده‌ترین حالت خود است.

مرحوم مجلسی، در مورد لفظ «موفق» که در روایات آمده، می‌فرماید:  
لعل المراد بالموفق، المتوافق الأعضاء المعتدل الخلق، أو هو كناية عن  
التوسط في الشباب، بل انتهائه؛ أي ليس في بدأ الشباب؛ فإن في مثل هذا  
السن يوفق الإنسان لتحصيل الكمال؛<sup>۸۳</sup>

شاید مراد از «موفق» تناسب اندام و اعتدال بدن باشد یا کنایه از وسط یا آخر  
جوانی است؛ یعنی، در آغاز جوانی نیست؛ زیرا، انسان، در اواسط یا اواخر  
جوانی، به کمال خود می‌رسد.

البته، با توجه به معنای «شرح» که گذشت، به نظر می‌رسد، معنای «موفق» هم همان  
باشد؛ یعنی، در بهترین برهه‌ی جوانی است و اعضا، تناسب دارند. تعبیر «تاماً» نیز بدین  
معنا اشاره دارد.

با توجه به غیبتی که حضرت دارند، بعضی روایات، اشاره دارند که از لحاظ سال‌های  
گذشته بر حضرت، سن شریف‌شان زیاد است (فی سنّ الشيوخ؛ شیخ السن)، اما چهره‌ی  
نازنین ایشان، جوان است.

در میان روایاتی که به سنّ مشخصی اشاره دارد، روایات چهل سالگی و کم‌تر از چهل،  
از همه بیش‌تر است. تک روایاتی نیز سی سال و سی و دو سالگی را مطرح می‌کند. این‌ها  
منافاتی ندارند؛ زیرا، هر دو بیانی برای جوانی حضرت هستند.

«ابن ستین سنه» نیز آمده که سید بن طاووس آن را نقل کرده است،<sup>۸۴</sup> ولی این روایت،  
مستند به پیامبر نیست و از فردی به نام «ارطاة» نقل شده است. این روایت قدرت مقابله با  
روایات دیگر را ندارد.

اگر روایاتی هم باشد که سنّ حضرت را کم‌تر از سی سال بیان کند، منافاتی با آن دسته  
از روایات نخواهد داشت؛ زیرا، منظور، اشاره به جوان بودن حضرت است و نه سنّ  
مشخص، چون، قطعاً، سن حضرت، بیش‌تر از این ارقام است، چنان که علامه مجلسی  
درباره‌ی «من جاز أربعين»، می‌فرماید:

أي في الصورة؛ أي صاحب هذا الأمر يرى دائماً أنه في سنّ أربعين  
ولا يؤثر فيه الشيب ولا يُغيّره؛<sup>٨٥</sup>

در صورت و قیافه‌ی ظاهری، چنین است؛ یعنی، صاحب این امر، همیشه، در  
سن چهل سالگی دیده می‌شود و پیری، در او اثر نمی‌کند و قیافه‌اش را تغییر  
نمی‌دهد.

آخرین عبارت به این مطلب مهم می‌پردازد که حضرت، حتی پس از ظهور هم پیر  
نمی‌شوند و تا آخر عمر شریف‌شان چهره‌ای جوان خواهند داشت.

#### ۴- قامت

● شابّ مربع؛<sup>٨٦</sup>

جوانی متوسط.

● شابّ مربع القامة؛<sup>٨٧</sup>

جوانی با قد متوسط.

● رجلاً ربعة؛<sup>٨٨</sup>

مردی متوسط.

● لا بالطويل الشامخ ولا بالقصير اللاصق ممدود القامة؛<sup>٨٩</sup>  
نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه، با قامتی کشیده.

● لم أر قط في... اعتدال قامته؛<sup>٩٠</sup>

هرگز، در معتدل بودن قامت، مانند او راندم.

● الجسم جسم إسرائيل؛<sup>٩١</sup>

بدن، مانند بدن فرزندان حضرت یعقوب است.

● جسمه جسم إسرائيل؛<sup>٩٢</sup>

جسمش مانند جسم بنی اسرائیل است.

● كأنه من رجال بني إسرائيل؛<sup>٩٣</sup>

مثل این که از مردان بنی اسرائیل است.

● قليل اللحم؛<sup>٩٤</sup>





کم گوشت.

● ضرب من الرجال؛<sup>۹۵</sup>

باریک اندام.

● قویاً فی بدنه؛<sup>۹۶</sup>

بدنی قوی.

در وصف قامت رعنای حضرت نیز، دو دسته روایات وارد شده است: گروه نخست، روایاتی است که قد حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، را بیان می‌کند، و گروه دوم، روایاتی است که بدن و اندام مبارک امام غائب علیه السلام را تبیین می‌کند.

از روایات گروه نخست، معلوم می‌شود که قد حضرت اش، متوسط است. المربوع، یعنی: «الذي ليس بطويل ولاقصير». <sup>۹۷</sup> ربعة، یعنی: «مربوع الخلق لا بالطويل ولا بالقصير»<sup>۹۸</sup>، نه خیلی بلند قامت‌اند (الشامخ: العالی المرتفع)<sup>۹۹</sup> و نه بسیار کوتاه قد (الصق و لزق و هي أقبحها إلا في أشياء نصفها في حدودها).<sup>۱۰۰</sup> به خاطر شباهت امام به جدّ بزرگوارشان نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، در مورد قد ایشان نیز این تعابیر وارد شده است.<sup>۱۰۱</sup>

گروه دوم روایات، بیان می‌کند که اندام حضرت، شبیه اندام فرزندان حضرت یعقوب است و وجه تشبیه را معمولاً بلندی قد و بزرگی جسم نقل می‌کند<sup>۱۰۲</sup> اما چنان که صاحب العطر الوردی می‌آورد،<sup>۱۰۳</sup> تفسیر به بلند قد بودن با مربوع و متوسط بودن قامت، تناسب ندارد، بلکه وجه مناسب، نحافت و باریکی اندام است، چنان که در تعبیرات بعدی تصریح شده که «قليل اللحم است» و معنای «ضرب من الرجال» نیز همین است. چنان که ابن اثیر می‌گوید: «ضرب من الرجال: أي خفيف اللحم مشقوق مستدق»<sup>۱۰۴</sup> خوش قامت و باریک اندام و بدنی ورزیده که گوشت اضافی و لخت ندارد. در مورد پیامبر هم آمده: «ضرب اللحم بين الرجال».<sup>۱۰۵</sup>

البته، این ورزیده بودن، از این که می‌فرماید: «قوي في بدنه» نیز معلوم می‌گردد.

زین قصه بگذرد که سخن می‌شود بلند

طوبی ز قامت تو نیارد که دم زند

انفجار

سال دوم شماره پنجم

۱۶۶

● ناصع اللون؛<sup>۱۰۶</sup>

رنگی خالص و واضح.

● درّی اللون؛<sup>۱۰۷</sup>

رنگی درخشان.

● كأنّ في وجهه الكوكب الدرّی في اللون؛<sup>۱۰۸</sup>

رنگ رخسارش چون ستاره‌ای درخشان است.

● هو كأفحانة أرجوان قد تكاثفت علیها الندی و أصابها ألم الهوی؛<sup>۱۰۹</sup>

او، مانند بابونه‌ای ارغوانی بود که شبنم به رویش نشسته و رنج نسیم بدو رسیده باشد.

● عربی اللون؛<sup>۱۱۰</sup>

عرب رنگ.

● اللون لونّ عربی؛<sup>۱۱۱</sup>

رنگ، رنگ عربی است.

● لونه لونّ عربی؛<sup>۱۱۲</sup>

رنگ‌اش، رنگ عربی است.

● المشرب حمرة؛<sup>۱۱۳</sup>

متمايل به سرخی.

● أبيض مشرب حمرة؛<sup>۱۱۴</sup>

سفیدی متمایل به سرخی.

● بوجهه سمرة؛<sup>۱۱۵</sup>

چهره‌اش کمی گندم گون است.

● به سمرة و كان لونه الذهب؛<sup>۱۱۶</sup>

کمی گندم گون، و رنگ‌اش طلائی است.

● أسمر؛<sup>۱۱۷</sup>

گندم گون.



● أسمر يميل إلى الصفرة ماهو؛<sup>۱۱۸</sup>

گندم گونی مایل به زردی که زرد نبود.

● أسمر اللون؛<sup>۱۱۹</sup>

گندمی رنگ.

● أسمر اللون يعتاده مع سمرته صفرة من سهر الليل؛<sup>۱۲۰</sup>

گندم رنگی که در اثر شب زنده داری، کمی زرد شده است.

● رجل آدم؛<sup>۱۲۱</sup>

مردی گندم گون.

● كآنه من رجال شنوة؛<sup>۱۲۲</sup>

مانند مردی از قبیله‌ی شنوة است.

نقل‌های موجود در موضوع رنگ چهره‌ی حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، نیز دو دسته است: دسته‌ی نخست، نورانیّت و درخشش و خالص و زیبا بودن رنگ چهره‌ی امام را بیان می‌کند، و دسته‌ی دوم، خود رنگ را.

«الناصع في كل لون: خالص و وضع»،<sup>۱۲۳</sup> ناصع، یعنی رنگی که خالص است و اختلاطی با سایر رنگ‌ها ندارد و واضح و روشن است؛ یعنی، گرفته و تاریک نیست. «دری» نیز به این معنا است، یعنی، علاوه بر خالص و پاک بودن رنگ، دارای درخشش و اشراق است و رنگ‌اش چنان است که گویی در چهره‌ی مبارک‌اش ستاره‌ای می‌درخشد. اقحوانه، معرّب بابونه است. بابونه، گلی با گلبرگ‌های سفید و لطیف است.

أرجوان، همان ارغوان را گویند که رنگی «آتش گون» دارد.

رنگ آتش گون، یعنی، در لطافت و سفیدی، مانند گل بابونه است، اما نه سفید خالص، بلکه سفیدی ارغوانی و آتش گون. و شاید به یاد همین رنگ زیبا است که حافظ گوید:

حاجت مطرب و می‌نیست، تو برقع بگشا      که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند

عرق روی مبارک امام علیه السلام به «شبنم (الندی)» تشبیه شده است. چون روی مبارک امام، تمایل به زردی دارد و سرخ شدید نیست، لذا می‌فرماید، مثل این است که رنج نسیم به



روی گل‌اش رسیده است؛ یعنی، به قدری لطیف است که نسیم، رنگ مبارک‌اش را تغییر داده است.

گروه دیگر از روایات، رنگ رخسار حضرت را بیان می‌کند. در این دسته از روایات آمده که رنگ حضرت، رنگ عربی است که منظور، همان گندم‌گون بودن است. جوهری، درباره‌ی «مشرَب» گفته است:

الإشراب خلط لون بلون كأن أحدهما سقى الآخر. وإذا شدّد، يكون للتكثير  
والمبالغة. ويقال: «أشرب الابيض حمرة»: أي علاه ذلك»؛<sup>۱۲۴</sup>

یعنی، سفیدی که سرخی بر آن غلبه دارد. در جایی که أحمر الوجه<sup>۱۲۵</sup> به حضرت اطلاق شده، به همین مناسبت است و الآ، روی مبارک حضرت، کاملاً سرخ نیست.

معنای «سُمرة» و «أسمر» هم که در عبارات بعد آمده، همین است:  
«السمره عند العرب هي البياض المشرب حمرة».<sup>۱۲۶</sup>

این تعابیر، در مورد حضرت پیامبر ﷺ هم وارد شده است.<sup>۱۲۷</sup>

در عبارات بعد می‌گوید، اسمر است، اما تمایل به زردی دارد و البته، زرد کامل هم نیست و توضیح می‌دهد که این زردی، در اثر شب زنده داری آن یار غایب از نظر است. لازم به تذکر است که عبارت «وجهه کالدینار» که در روایات آمده،<sup>۱۲۸</sup> چنان که بعضی بر حضرت‌اش تطبیق کرده‌اند،<sup>۱۲۹</sup> درست نیست و نشانِ پرچمدارِ امام عصر است که از ذریه‌ی جعفر طیار سلام الله علیه است.

البته، عبارت «لونه الذهب»، در مورد حضرت وارد شده است که متمایل به زرد بودن رخسارش را می‌رساند.

عبارت «آدم» نیز که در وصف رنگ حضرت وارد شده، نشان از گندم‌گون بودن دارد.<sup>۱۳۰</sup>

شنوۀ یا شنوءة، نام قبیله‌ای در یمن است<sup>۱۳۱</sup> و نیز نام ناحیه‌ای در یمن در حضرموت است.<sup>۱۳۲</sup> وقتی حضرت پیامبر ﷺ در شب معراج، حضرت موسیٰ عليه السلام را ملاقات می‌کند،

چنین وصف می فرماید: «رجل آدم طويل كأنه من شبوة.» علامه مجلسی می فرماید:  
 شبهه ﷺ بإحدى تلك الطوائف في الأدمة و طول القامة؛<sup>۱۳۳</sup>  
 پیامبر ﷺ حضرت موسی را به یکی از آن طائفه ها درگندم گون بودن و بلندی  
 قامت تشبیه کرده است.

چون گذشت که حضرت، بلند قد نیست، پس وجه تشبیه، همان گندم گون بودن است.  
 و مؤید این مطلب، نقل تفسیر قمی است که به جای «کأنه من شبوة» رنگ را آورده و  
 می فرماید «رجل آدم طويل عليه سمره». <sup>۱۳۴</sup> لذا آن چه گفته شده که «اهل شنوءه در زیبایی،  
 ضرب المثل هستند <sup>۱۳۵</sup> و تشبیه، از این جهت است»، دلیلی ندارد، بلکه تشبیه، به خاطر  
 هم رنگ بودن است.

بعد از بیان کلیات، اینک، وصف تک تک اعضا را می آوریم:

#### ۱- سر

● شامة في رأسه؛<sup>۱۳۶</sup>

خالی در سر دارد.

● مدور الهامة؛<sup>۱۳۷</sup>

سرش گرد است. تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

از این دو عبارت، دو علامت و مشخصه، در مورد سر مبارک امام ﷺ، قابل استفاده  
 است:

۱- وجود خال و علامتی در سر ایشان؛

۲- گرد بودن سر حضرت.

در صفات نبی گرامی اسلام ﷺ وارد شده است: «عظیم الهامة»؛<sup>۱۳۸</sup> یعنی، سر مبارک  
 پیامبر، بزرگ بود. اگر شباهت امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، را به پیامبر در نظر بگیریم،  
 علاوه بر دو علامت یاد شده، می توان بزرگ بودن سر را هم یکی از علائم حضرت ولی  
 عصر، عجل الله فرجه، بیان کرد.

انظار

سال دوم، شماره پنجم

۱۷۰

● حسن الشعر یسبیل شعره علی منکیبه؛<sup>۱۳۹</sup>

زیبا موی که موهایش را بر شانه‌هایش می‌ریزد.

● بشعره صهویة؛<sup>۱۴۰</sup>

مویش، کمی سرخ است.

● برأسه و فرة سحماء سبطة تطالع شحمة أذنه؛<sup>۱۴۱</sup>

موی سیاه و لخت دارد که تا نرمی گوش‌اش می‌رسد.

● بشعره ققط؛<sup>۱۴۲</sup>

مویش کمی مجعد است.

● فی شعر رأسه ققط؛<sup>۱۴۳</sup>

موی سرش کمی چین و شکن دارد.

● فی رأسه ذؤابة؛<sup>۱۴۴</sup>

گیسوی دارد.

● و كان علی رأسه ذؤابتان؛<sup>۱۴۵</sup>

دو گیسو دارد.

● بذؤابتین؛<sup>۱۴۶</sup>

با دو گیسو.

● علی رأسه فرق بین و فرتین کانه ألف بین و اوین؛<sup>۱۴۷</sup>

میان دو دسته مویش، فرق باز کرده مانند «الف» میان دو «واو».

عبارات بالا، پنج مشخصه از مشخصات موی حضرت را بیان می‌دارد:

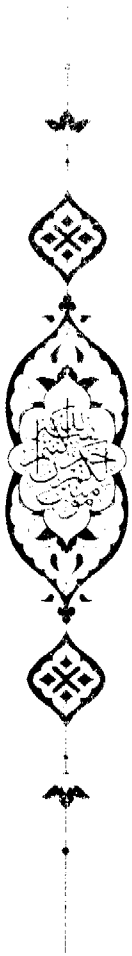
الف) موی حضرت، زیبا است. «حسن الشعر»، یعنی، زیبا موی. یک معنای «صهویة»

نیز واضحی رنگ و زیباییِ منظر است<sup>۱۴۸</sup> و بیان می‌کند که موی حضرت، زیبا است و

رنگی صاف و واضح و خوش منظر دارد.

ب) رنگ موی امام، «سحماء»، یعنی سیاه رنگ است. البته، معنای دیگر «صهویة»،

سرخ‌ی است که به سیاهی می‌زند؛<sup>۱۴۹</sup> یعنی، موی زیبای حضرت، سیاه خالص نیست،



بلکه سرخی کمی هم دارد. البته، سیاهی، غلبه دارد و سیاه دیده می‌شود.  
 ج) موی حضرت، بلند است. «وَفِرَّة»، مویی را گویند که تا نرمی گوش رسد.  
 حضرت، وقتی فرق باز می‌کنند و موها را به دو طرف شانه می‌کنند، تا نرمی گوش  
 می‌رسد.

د) «سبط» موی لخت بدون جعد و چین است. «قَطَط» موی مجعد و شکن دار را  
 گویند؛ یعنی، موی حضرت، کاملاً لخت و صاف نیست، کمی چین و شکن دارد.  
 درباره‌ی جدّ بزرگوارش نبی گرامی اسلام هم عبارت «سَبِطُ الشَّعْرِ»<sup>۱۵۰</sup> وارد شده است  
 و هم «قَطَطُ الشَّعْرِ».<sup>۱۵۱</sup> جامع آن، «رَجُلُ الشَّعْرِ»<sup>۱۵۲</sup> است؛ یعنی، نه کاملاً مجعد و نه کاملاً  
 لخت و بی حالت.

ه) حضرت، یک یا دو گیسو می‌بندند و فرق سرشان را باز می‌کنند.  
 تذکر: باید توجه کرد که گیسو و موی بلند که برای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی  
 فرجه نقل شده است مربوط به زمانی است که متداول و معمول در جامعه داشتن چنان  
 مویی است.

### ۳- صورت

- مسنون الخدین؛<sup>۱۵۳</sup>  
 گونه‌های کم گوشت.
- سهل الخدین علی خده الأيمن خال؛<sup>۱۵۴</sup>  
 گونه‌هایی لطیف با یک خال در گونه‌ی راست.
- سهل الخدین علی خده الأيمن خال كآته فتات مسك علی رضراضة  
 عنبر؛<sup>۱۵۵</sup>  
 گونه‌هایی نرم با خالی در گونه‌ی راست که مانند دانه‌ی مشک بر روی عنبر  
 است.
- فی وجهه خال؛<sup>۱۵۶</sup>  
 در صورت‌اش یک خال است.

● في خدّه الأيمن خال؛<sup>١٥٧</sup>

در گونه‌ی راست‌اش خالی است.

● في خده الأيمن خال أسود؛<sup>١٥٨</sup>

در گونه‌ی راست‌اش، یک خال سیاه است.

● على خده الأيمن خال كأنه كوكب درّی؛<sup>١٥٩</sup>

بر گونه‌ی راست‌اش، خالی است که مانند ستاره‌ی درخشان است.

● بخده الأيمن خال كأنه فتاة مسك على بياض الفضة؛<sup>١٦٠</sup>

بر گونه‌ی راست‌اش، خالی است مانند دانه‌ی مشک‌ی روی سفیدی نقره.

● في وجهه... علامة؛<sup>١٦١</sup>

در صورت‌اش علامتی است.

● بوجهه أثر؛<sup>١٦٢</sup>

در صورت‌اش اثری است.

● في وجهه سجادة؛<sup>١٦٣</sup>

در صورت‌اش، اثر سجده، نمایان است.

● بين عينيه سجادة؛<sup>١٦٤</sup>

در میان دو چشمان‌اش، اثر سجده است.

در میان دو چشمان‌اش، اثر سجده است.

علاوه بر زیبایی و درخشش صورت مبارک امام عليه السلام که گذشت، چهار نکته از تعبیرات

وارد در خصوص صورت، قابل استفاده است:

الف) صورت امام عليه السلام کشیده است. «مسنون الخدين»، به صورتی گفته می‌شود که گرد

و پر گوشت نباشد.

در وصف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده که ایشان «ولا المکتم»<sup>١٦٥</sup> است. «مکتم» یعنی،

مدور الوجه و قصير الحنك و داني الجبهة؛ یعنی، پیامبر، گرد روی نبود.

ب) گونه‌های مبارک امام، کم گوشت و دارای پوستی لطیف است. «سهل الخدين»

صورتی را گویند که گونه‌هایش برجسته و گوشتی نباشد و نیز پوست غلیظی نداشته باشد.

لفظ «سهل الخدين» در مورد پیامبر نیز وارد شده است.<sup>١٦٦</sup>



ج) بر روی گونه‌ی راست امام، خالی سیاه است.

چنان که ملاحظه می‌شود، بعضی از روایات، به اجمال، وجود خال را بیان می‌کند و بعضی، جای آن، و بعضی دیگر، علاوه بر محل، زیبایی آن را نیز بیان می‌کند. در بعضی از تعبیرها، درخشندگی خال حضرت را به ستاره‌ای درخشان تشبیه کرده، و در بعضی دیگر، به قطعه‌ای مشک که روی نقره‌ای یا قطعه‌ای از عنبر قرار گرفته است.

ای آفتاب آینه دار جمال تو      مشک سیاه مجمره گردان خال تو

د) میان دو چشمان حضرت در پیشانی مبارک شان، اثر سجده نمایان است. در این مورد نیز بعضی روایات، به اجمال اشاره دارد و بعضی دیگر، به تفصیل محل آن را بیان می‌کند.

#### ۴- پیشانی

● أجلي؛ ۱۶۷

واضح.

● أجلي الجبهة؛ ۱۶۸

روشن پیشانی.

● أعلی الجبهة؛ ۱۶۹

بلند پیشانی.

● أعلی الجبهة؛ ۱۷۰

بلند پیشانی.

● أجلي الجبین؛ ۱۷۱

روشن پیشانی.

● صلت الجبین؛ ۱۷۲

لطیف و براق پیشانی.

● واضح الجبین؛ ۱۷۳

روشن پیشانی.



## ● الجبین الأزهر؛<sup>۱۷۴</sup>

پیشانی درخشان.

در معنای «أجلی الجبهة و الجبین»، دو احتمال وجود دارد:

احتمال یکم - موی قسمت جلو سر تا نصف آن، ریخته باشد. ابو عبید گوید:

إذا انحسر الشعر عن جانبي الجبهة فهو أنزع. فإذا زاد قليلاً، فهو أجلیح. فإذا

بلغ النصف و نحوه فهو أجلی؛<sup>۱۷۵</sup>

وقتی موی دو طرف پیشانی بریزد، انزع گویند. وقتی کمی بیش تر بریزد، اجلیح

گویند. وقتی ریزش مو به نصف سر برسد، اجلی گویند.

عبدالرحمان جوزی می آورد:

الأجلی الذي قد انحسر الشعر عن جبهته إلى نصف رأسه<sup>۱۷۶</sup>؛

اجلی، آن است که موی سر از پیشانی تا نصف سر، ریخته باشد.

جزری گوید:

الأجلی الخفیف شعر ما بین النزعتین من الصدغین والذي انحسر الشعر

من جبهته<sup>۱۷۷</sup>

اجلی، کم بودن موی بالای سر است، یعنی، طرفین سر، مو دارد و یا کسی که

موی خود را از پیشانی کنار زده است.

اجلی که به معنای «أشکار و واضح بودن» است، می تواند به معنای کم مو بودن قسمت

جلو سر حتی تا نصف سر باشد.

احتمال دوم - این است که مویش کم نیست، اما موهایش را از پیشانی جمع کرده و به

طرف دیگری هدایت کرده است.

با توجه به این که امام عليه السلام فرق باز می کند و موها را به طرفین شانه کرده گیسو می نماید،

می توان قول دوم را ترجیح داد و گفت، منظور از «اجلی الجبهة» بودن حضرت، این است

که موهای امام، به پیشانی مبارکشان نریخته است.

معنای اعلی و بلند بودن پیشانی نیز همین است.

«صلت» به معنای «املس» آمده<sup>۱۷۸</sup>؛ یعنی، دارای پوستی لطیف است. نیز به معنای «وضوح و روشنی پیشانی» و براق و نورانی بودن پیشانی است،<sup>۱۷۹</sup> چنان که «ازهی» نیز به معنای «نورانی» است.

درباره‌ی جدّ بزرگوارشان پیامبر اکرم نیز لفظ «صلت الجبین<sup>۱۸۰</sup>» و «الجبین الازهر<sup>۱۸۱</sup>» وارد شده است.

پس پیشانی حضرت، ۱- آشکار و واضح، ۲- نورانی و براق، ۳- دارای پوستی لطیف و صاف است. ۴- اثر سجده بر پیشانی مبارک است.

## ۵- ابرو

● أزج؛<sup>۱۸۲</sup>

کمان و کشیده.

● أزج الحاجین؛<sup>۱۸۳</sup>

کشیده و کمان ابرو.

● المشرف الحاجین؛<sup>۱۸۴</sup>

بلند ابرو.

● أبلج؛<sup>۱۸۵</sup>

گشاده.

● أبلج الحاجب؛<sup>۱۸۶</sup>

گشاده ابرو.

● أجلي الحاجین؛<sup>۱۸۷</sup>

گشاده ابرو.

● المقرون الحاجین؛<sup>۱۸۸</sup>

ابروان نزدیک به هم.

از این تعبیرات، چند مشخصه‌ی ابروی زیبای حضرت به دست می‌آید:

الف) ابروانی کشیده و کمانی دارند. جزری گفته است: «الزجج: تقویس فی الحاجب

مع طول في طرفه و امتداده»؛<sup>۱۸۹</sup> یعنی، ازج، به ابرویی گفته می‌شود که در عین کمان بودن، کشیده است و در طرفین امتداد دارد.

در مورد پیامبر نیز این صفت نقل شده است.<sup>۱۹۰</sup>

ب) ابروانی بلند و پر پشت دارند. «المشرف» به معنای «برآمده و برجسته» است؛<sup>۱۹۱</sup> یعنی، ابروی حضرت، علاوه بر کشیده بودن، پر پشت و مرتفع و بلند است.

ج) ابروان حضرت به هم پیوسته نیست. «ابلج»، به تنهایی، به معنای زیبایی و گشادگی چهره است، اما وقتی همراه «حاجب» آمده، یعنی، میان دو ابرو، عاری از مو است. «بلجة» به معنای «نقاوة ما بین حاجبین (قسمت خالی بین دو ابرو)»<sup>۱۹۲</sup> است، چنان که «اجلی» نیز همین معنا را می‌رساند.

د) فاصله‌ی ابروان حضرت از هم، کم است. «المقرون» می‌رساند که ابروها، فاصله‌ی زیادی از هم ندارند، بلکه دو ابرو، به هم نزدیک‌اند.

این صفت نیز در مورد حضرت پیامبر ﷺ نقل شده است.<sup>۱۹۳</sup>

#### ۶- چشم

● أَعْيُن؛<sup>۱۹۴</sup>

درشت چشم.

● دُرِّي المقلتين؛<sup>۱۹۵</sup>

براق چشم.

● أَدْعَج العینین؛<sup>۱۹۶</sup>

سیاه چشم.

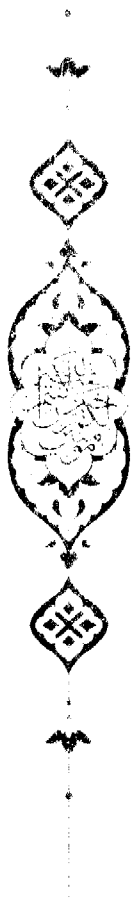
● أَكْحَل العینین؛<sup>۱۹۷</sup>

چشمان سرمه کشیده.

● الغائر العینین؛<sup>۱۹۸</sup>

چشمان فرو رفته.

از تعبیرهای بالا، موارد زیر معلوم می‌شود:



۱) چشمان حضرت، درشت است. «اعین» به معنای «واسع العین بین العین (واضح و گشاده چشم)»<sup>۱۹۹</sup> است.

۲) چشمان امام، شفاف و دارای درخشندگی جذابی است. «درّی» به معنای تالّو و درخشندگی است.

۳) چشمان مبارک امام، سیاه است. «ادعج» به چشمی گفته می‌شود که سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن هم شدیداً سفید باشد و در عین حال، چشم، بزرگ باشد.<sup>۲۰۰</sup>  
این تعبیر در مورد پیامبر ﷺ هم آمده است.<sup>۲۰۱</sup>

۴) چشمان زیبای امام علیؑ، به طور طبیعی، سرمه کشیده و سیاه است. «الأکحل» به معنای «الذی یعلو منابت أشفاره سواد خلقه»<sup>۲۰۲</sup> است؛ یعنی، اکحل به کسی گویند که محل رویدن مژه‌های چشم‌اش به طور طبیعی، بسیار سیاه است.

۵) چشمان امام، کمی فرو رفته است. «الغائر»، یعنی، چشمی که گود افتاده است. و شاید این نیز مانند زردی رنگ مبارک امام علیؑ در اثر شب زنده داری‌های مداوم باشد. در مورد مژه‌های حضرت، نقلی وارد نشده است، اما در مورد پیامبر، عبارت «أهدب الاشفار»<sup>۲۰۳</sup> و «سبیط الاشفار»؛<sup>۲۰۴</sup> وارد شده است؛ یعنی، موهای مژه، بلند است. و «فی اشفاره وطف»؛<sup>۲۰۵</sup> یعنی، مژه‌های فراوانی دارد.

به خاطر شباهت امام علیؑ به پیامبر ﷺ می‌توان گفت، امام علیؑ، دارای مژه‌های فراوان و پرپشت و بلند و دراز هستند.

نیز در مورد پیامبر «أشکل العینین»<sup>۲۰۶</sup> نقل شده؛ یعنی، در سفیدی چشم پیامبر، رگ‌هایی از سرخی وجود داشت.

نیز آمده است: «رقیق الاجفان»؛<sup>۲۰۷</sup> یعنی پلک‌های حضرت پیامبر ﷺ، نازک بود.

## ۷- بینی

● أفتی؛<sup>۲۰۸</sup>

کشیده و باریک.



● أقنى الأنف؛ ۲۰۹

کشیده و باریک بینی.

● أشم الأنف؛ ۲۱۰

بلند بینی.

● أقنى الأنف أشم؛ ۲۱۱

بینی کشیده و بلند.

● أشم الأنف أقنى؛ ۲۱۲

بینی بلند و کشیده.

در معنای «اقنی» فراهیدی می آورد:

القَنَا: مصدر الأَقْنَى من الأنوف. و هو ارتفاع في أعلى الأنف بين القصبَة

والمارن من غير قبح؛ ۲۱۳

قنأ - که مصدر اقنی است - در بینی، به معنای بلند بودن قسمت بالای بینی

است، میان استخوان و قسمت نرم بینی، به گونه‌ای که زشت نباشد.

صاحب لسان العرب، بعد از بیان قول فراهیدی می نویسد:

ابن سیده: والقنأ ارتفاع في أعلى الأنف و إحدياب في وسطه و سبوغ

في طرفه. و قيل: هو نُتْوَاء وسط القصبَة وأشرافه و ضيق المنخرين؛

ابن سیده گوید: قنأ، بلند بودن بالای بینی است همراه با محدب (برآمده)

بودن وسط آن و طولانی بودن نوک آن. و گفته شده، آن، به معنای بلند بودن

قسمت استخوانی بینی و تنگ بودن سوراخ‌ها است.

و بعد، خود، در معنای «اقنی» می آورد:

«طوله و دقة أرنبته مع حدب في وسطه؛ ۲۱۴

دراز بودن بینی و نازک بودن نوک آن همراه محدب بودن وسط بینی.»

صاحب العطر الوردی در معنایش می آورد:

«أي ارتفاعه مع انحدار إلى جهة طرفه؛ ۲۱۵

اقنی، یعنی، بلند بودن بینی باکم شدن ارتفاع در طرف نوک آن.»



قاری نیز می آورد:

ارنبه: طرف الأنف - علی ما فی القاموس - والحدب: الارتفاع. والمراد  
أنه لم یکن أفضس؛ فإنه مکروه الهيئة؛<sup>۲۱۶</sup>

ارنبه، نوک بینی است، بنا بر آن چه در قاموس آمده. حدب، ارتفاع را گویند.  
منظور، آن است که بینی، افضس (پهن و کم ارتفاع) نیست؛ زیرا، چنان بینی ای،  
زشت است.

از این عبارات، معلوم می شود که اقنی، یعنی بینی ای که ۱- کشیده و بلند است؛ ۲- تیز و  
باریک است؛ ۳- بالای بینی، در قسمت استخوان بینی، بر آمده و مرتفع است، به گونه ای که  
زشت نباشد؛ ۴- نوک بینی، کم ارتفاع، و سوراخ بینی، کوچک است؛ یعنی، بینی، بسیار کم  
حالت محدب و گوژ دارد.

عبارت «اقنی الأنف» در مورد پیامبر ﷺ هم وارد شده است.<sup>۲۱۷</sup>  
قال الجزری: الشمم: ارتفاع قصبه الأنف (مع حسنها) و استواء أعلاها (مع

انتصاب طرفها) و اشراف الأرنبه قليلاً؛<sup>۲۱۸</sup>

یعنی، اشم، به بینی ای گفته می شود که بالای آن، صاف است و حالت محدب ندارد.  
لذا چنان که صاحب النجم الثاقب گوید:

این، با «قنا» جمع نشود، مگر در نظر او چنین می نماید. و در واقع، در آن،  
انحدابی بود، چنان که در شمائل رسول خدا ﷺ است که «یحسبه من لم  
یتأمله اشم» و این، به سبب قلت انحداب است که بی تأمل، محسوس  
نمی شود.<sup>۲۱۹</sup>

پس میان «اقنی» و «اشم»، در این مورد، منافاتی نیست و شاهدش هم جمع بین «اقنی»  
و «اشم» در یک جمله است. وجه عدم منافات نیز کمی انحداب بینی است که اگر دقت  
نشود، صاف و اشم به نظر می رسد. جمع دو کلمه در یک جمله، یعنی در عین «اقنی»  
بودن، مقدار «قنا»، کم است و به «اشم» هم می ماند و در عین «اشم» بودن، کاملاً صاف  
نیست و «قنا» هم دارد.



## ۹ و ۱۰-دهان و لب

در مورد دهان و لب مبارک امام علیه السلام، نقلی وارد نشده است، اما چون امام علیه السلام، شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان «ضلیع الفم»<sup>۲۲۰</sup> (دهانی بزرگ که در مردان، نشان زیبایی است) و «عقیق الشفتین»<sup>۲۲۱</sup> (لب‌هایی سرخ و عقیقی) است، می‌توان گفت، امام نیز دارای دهانی بزرگ و لبانی سرخ و عقیقی می‌باشند.

## ۱۱-دندان

● أفلج الثنایا؛<sup>۲۲۲</sup>

گشاده ثنایا.

● مفلج الأسنان؛<sup>۲۲۳</sup>

گشاده دندان.

● بأسانه تفلج؛<sup>۲۲۴</sup>

میان دندان‌هایش فاصله است.

● أفرق الثنایا؛<sup>۲۲۵</sup>

گشاده ثنایا.

● أبلج الثنایا؛<sup>۲۲۶</sup>

گشاده ثنایا.

● براق الثنایا؛<sup>۲۲۷</sup>

ثنایای درخشنده.

از این عبارات، دو نکته به دست می‌آید:

۱) دندان‌های پیشین حضرت، از هم فاصله دارند. «الفلج فی الأسنان: تباعد ما بین الثنایا والرباعیات. و أما الفرق فسعة ما بین الثنیتین خاصة.»<sup>۲۲۸</sup> «الثنایا» جمع ثنیه، کفضیه - وهی من الأسنان أربع فی مقدم الفم: ثنتان من فوق و ثنتان من تحت؛<sup>۲۲۹</sup> یعنی، اختلاف معنای «افلج» و «افرق» در این است که «افلج»، یعنی هم دندان‌های ثنایا با هم فاصله دارند و هم دندان‌های رباعی، اما «افرق»، یعنی فقط دندان‌های ثنایا با هم فاصله دارند.



«فلج» را ابن قتیبه، «صفرة في الأسنان»<sup>۲۳۰</sup> معنا کرده که اگر به معنای زردی یا سیاهی باشد، مخالف براق بودن است که بعد می آید و اگر به معنای صفر و خالی بودن باشد، یعنی میان دندان‌ها، خالی است، مطابق معنا و درست است.

تعبیر «مفلج الأسنان» در مورد پیامبر ﷺ هم وارد شده است.<sup>۲۳۱</sup>

«ابلیج» نیز چنان که در بحث ابرو گذشت، به معنای تباعد و عدم مقارنت است و باز معنای دور بودن دندان‌ها از هم را می‌رساند.

۲- دندان‌های حضرت ﷺ، براق و درخشنده است. عبارت «بَرَّاقُ الثَّنَائِيَا»، لمعان را می‌رساند.

لازم به ذکر است که بعضی، «أسنانه كالمنشار» را از اوصاف امام ﷺ دانسته‌اند،<sup>۲۳۲</sup> ولی صحیح نیست و این مشخصه، متعلق به فردی از ذریه‌ی جعفر طیار است، چنان که در روایات به آن تصریح شده است.<sup>۲۳۳</sup>

## ۱۲- ریش

كث اللحية؛<sup>۲۳۴</sup>

پر پشت و کوتاه ریش.

از «كث اللحية» دو نکته به دست می‌آید:

۱) محاسن حضرت، پر پشت و فراوان است.

۲) محاسن حضرت، بلند نیست؛ یعنی، در عین فراوانی محاسن، موهای محاسن، کوتاه است.

## ۱۳- گردن

در مورد گردن حضرت نیز نقلی وارد نشده است، اما از این که در مورد پیامبر ﷺ وارد شده است که «جيدٌ دُمِيَّةٌ فِي صَفَاءِ الْفِضَّةِ»<sup>۲۳۵</sup> و «كَأَنَّ عُنُقَهُ إِلَى كَاهِلِهِ اِبْرِيْقُ فِضَّةٍ»<sup>۲۳۶</sup> و «طويل العنق»<sup>۲۳۷</sup> و «كَأَنَّ الذَّهَبَ يَجْرِي فِي تَرَاقِيهِ»<sup>۲۳۸</sup>، می‌توان گفت، گردن امام ﷺ دارای

مشخصات زیر است:

- ۱- بلند و کشیده (طویل العنق) است.
- ۲- بسیار زیبا و موزون است به گونه‌ای که دست ساز و غیر طبیعی می‌نماید (جید دمیه).
- ۳- بسیار سفید و درخشان است به مثل درخشش نقره (ابریق فضة).
- ۴- زیر گردن و قسمت ترقوه، طلائی و براق است (كان الذهب یجری فی تراقیه).

#### ۱۴- کتف و شانہ

- عظیم مشاش المنکبین؛<sup>۲۳۹</sup>  
استخوان شانہ‌ها، بزرگ است.
  - مسترسل المنکبین؛<sup>۲۴۰</sup>  
شانہ‌ها، افتاده است.
  - مشرف المنکبین؛<sup>۲۴۱</sup>  
شانہ‌ها، بزرگ است.
  - فی کتفه علامة النبی؛<sup>۲۴۲</sup>  
در کتف اش علامت نبوت است.
  - بکتفه الیمنی خال؛<sup>۲۴۳</sup>  
در کتف راست اش، یک خال است.
  - شامة بین کتفیه من جانب الأیسر تحت کتفه الأیسر ورقة مثل ورقة الآس؛<sup>۲۴۴</sup>  
خالی میان دو کتف اش است. در طرف چپ زیر کتف چپ اش، برگگی مانند برگ درخت آس است.
- از موارد بالا، شش نکته قابل استفاده است.

۱- استخوان‌های شانہ‌ی حضرت، درشت و بزرگ است. سر استخوان را «مشاش»

گویند.



این تعبیر در مورد پیامبر ﷺ هم وارد شده است. ۲۴۵.

۲- شانه‌های حضرت، افتاده و پایین است. عبارت منبع اصلی، «مسترسل» است. الخرائج، «مشف» نقل کرده است ۲۴۶ که با اصل روایت همخوانی ندارد و ظاهراً، تصحیف است، هر چند اگر معنایش بزرگی و بلندی باشد، معنای نکته‌ی یکم را تأکید خواهد کرد، ولی عبارت منبع اصلی «مسترسل» است.

۳- در کتف مبارک امام، علامت نبوت هست.

۴- یک خال، در کتف راست حضرت هست.

۵- یک خال، میان دو کتف حضرت هست.

۶- زیر کتف چپ حضرت، برگی مانند برگ درخت آس هست. درخت «آس» که به فارسی به آن، «مورد» گویند، درختی شبیه درخت انار است که دارای برگ‌های ضخیم همیشه سبز و معطر است.

شاید این عبارت، کنایه‌ای برای بیان بوی خوش عرق امام ﷺ است که به بوی برگ درخت «آس» شبیه است. در مورد پیامبر ﷺ وارد شده که بوی عرق ایشان، مانند مشک بود. ۲۴۷

نیز چون در مورد پیامبر ﷺ نقل شده است که «أشعر المنکبین» ۲۴۸، می‌توان گفت، شانه‌های حضرت، موی فراوان دارد.

#### ۱۵- سینه

● واسع الصدر... عریض ما بینهما (المنکبین)؛ ۲۴۹

فراخ سینه... میان دو کتف پهن است.

● بعید ما بین المنکبین؛ ۲۵۰

میان دو کتف، فاصله‌ی زیادی است.

● العریض ما بین المنکبین؛ ۲۵۱

میان دو کتف، پهن است.

انظار

سال دوم، شماره‌ی پنجم

۱۸۴

از تعبیرات نقل شده در مورد سینه‌ی مبارک امام علیه السلام معلوم می‌گردد که سینه‌ی شریف امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، فراخ و بزرگ است. در مورد پیامبر اسلام نیز «عریض الصدر» و «بعید ما بین المنکبین» وارد شده <sup>۲۵۲</sup> و شباهت را از این وجه نیز می‌رساند.

#### ۱۶- پشت

● بظهره شامتان شامة علی لون جلده و شامة علی شبه شامة

النبي صلی الله علیه و آله؛ <sup>۲۵۳</sup>

در پشت‌اش، دو خال است: خالی به رنگ پوست‌اش و خالی شبیه خال

پیامبر صلی الله علیه و آله.

از این عبارت، معلوم می‌گردد که در پشت مبارک امام صلی الله علیه و آله دو خال هست: یکی، هم‌رنگ پوست حضرت و یکی هم به رنگ خال نازنین پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله. البته چنان‌که علامه مجلسی فرموده، <sup>۲۵۴</sup> خال، علامتی است که رنگ آن با رنگ پوست بدن فرق می‌کند و این‌جا که می‌فرماید: «خال، هم‌رنگ پوست است»، می‌تواند منظور، قسمتی بلندتر یا فرو رفته‌تر از سایر اعضا باشد و لو رنگ آن هم فرق نکند. نیز احتمال دارد که این دو خال، با خالی که در بخش کف گفته شد، مشترک باشد.

#### ۱۷- ساق

● أحمش الساقین؛ <sup>۲۵۵</sup>

باریک ساق.

● علی ذراعہ الأيمن مكتوب: ﴿جاء الحق و زهق الباطل إنَّ الباطل كان

زهوقاً﴾؛ <sup>۲۵۶</sup>

بر ساق راست‌اش این آیه نوشته شده: «حق آمد و باطل نابود شد. همانا، باطل، نابود شدنی است.»

از دو تعبیر بالا، دو مورد زیر معلوم می‌شود:

۱- ساق‌های پای حضرت، باریک و نازک است که نشان اندام زیبا و قوی است. در مورد پیامبر ﷺ هم وارد شده است که «كأن في ساقه حموشة». ۲۵۷ در مورد ساق دست، برای پیامبر ﷺ وارد شده است که «أشبح الذراعين»؛ ۲۵۸ یعنی، ساق دست پیامبر، بلند و پهن بود.

نیز نقل شده است که حضرت «أشعر الذراعين» ۲۵۹ بوده است؛ یعنی، ساق‌های حضرت، دارای موی فراوان و نیز صاف و کشیده بود؛ زیرا، «سببط القصر» نیز که این معنا را می‌رساند، در مورد پیامبر ﷺ وارد شده است ۲۶۰ و از روی شباهت می‌توان گفت، ساق دست امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، بلند و پهن، در عین حال کشیده و صاف و دارای موی فراوان است.

۲- بر ساق دست راست حضرت، آیهی «جاء الحق وزهق الباطل إنَّ الباطل كان زهوقاً» نوشته شده است.

### ۱۸- کف دست و پا

● شثن الكفين؛ ۲۶۱

درشت کف. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

● علی یده الیمنی خال؛ ۲۶۲

بر دست راست اش یک خال است.

● فی کفه علامة؛ ۲۶۳

در کف اش علامتی است.

● بکفه الیمنی خال؛ ۲۶۴

بر کف راست اش یک خال است.

● مکتوب علی راحتیه «با یعوه؛ فَإِنَّ الْبَيْعَةَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ ۲۶۵

بر دو کف دست اش نوشته شده است: «با او بیعت کنید؛ زیرا، بیعت، فقط برای

خداوند است.»

از تعبیرات نقل شده، می‌توان گفت:

۱- انگشتان و کف دست و پای حضرت، درشت و ستبر است. جزری گوید، «شن» به معنای خشن بودن کف و انگشتان است و در مردان، نشان قوت قبض و مایه‌ی مدح است. این واژه در کتاب المحيط، به «نرمی ولینت» ترجمه شده که دور از معنا است.<sup>۲۶۶</sup> صاحب النجم الثاقب، تحقیقی در مورد لینت یا خشونت کف دارد.<sup>۲۶۷</sup> چون در مورد پیامبر ﷺ، «سبط البنان»<sup>۲۶۸</sup> وارد شده، می‌توان گفت، انگشتان امام نیز کشیده و بلند است.

نیز چون در مورد پیامبر ﷺ «رحب الراحة»<sup>۲۶۹</sup> و «عظیم البرائن»<sup>۲۷۰</sup> به معنای بزرگ بودن کف وارد شده است، می‌توان گفت، کف دست امام ﷺ نیز بزرگ و وسیع است.

۲- یک خال، در کف دست راست حضرت ﷺ هست.

۳- علامتی در کف حضرت ﷺ وجود دارد. این علامت، ممکن است همان خال باشد یا نوشته‌ای که بر کف حضرت ﷺ موجود است.

۴- بر دو کف دست حضرت ﷺ، نوشته شده است:

«بايعوه؛ فإن البيعة لله عزوجل»؛

با ایشان بیعت کنید، زیرا، بیعت، فقط، مخصوص خداوند است.

در مورد پیامبر ﷺ نقل شده است که «طويل الزندين»<sup>۲۷۱</sup> بوده است، پس می‌توان

گفت، مچ دست امام ﷺ نیز بزرگ و قوی است.

در مورد پیامبر ﷺ وارد شده که ایشان «مسيح القدمين»<sup>۲۷۲</sup> است. یعنی کف پای

حضرت، کم گوشت است. این نیز می‌تواند نشانه‌ای از امام باشد.

#### ۱۹- شکم

● ضخم البطن؛<sup>۲۷۳</sup>

ستبر دل.

● المبدح البطن؛<sup>۲۷۴</sup>

فراخ دل.

● المبدح بطنه؛<sup>۲۷۵</sup>

دل اش فراخ است.

● مبدح البطن؛<sup>۲۷۶</sup>

فراخ دل.

● المنبدح [ المنفذ ] البطن؛<sup>۲۷۷</sup>

فراخ دل.

● شعر نابت من لبتہ إلى سرته أخضر ليس بأسود؛<sup>۲۷۸</sup>

موی از وسط سینه تا ناف رویده که سبز است نه سیاه.

از این تعبیرها، دو نکته حاصل می شود:

۱- حضرت علیه السلام، دلی ستبر و فراخ دارند.

با این که این قسمت با الفاظ متعددی نقل شده است، با این حال، همه، به معنای اتساع و فراخ بودن شکم حضرت علیه السلام است و این، به تناسب سینه‌ی فراخ حضرت است.

لازم به ذکر است که در این صفت، شبیه جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا، در مورد ایشان، وارد شده است که «ضخم البطن»<sup>۲۷۹</sup> بودند، اما پیامبر، «سواء البطن والصدر»<sup>۲۸۰</sup> بودند.

۲- یک رشته‌ی باریک مو، از وسط سینه‌ی مبارک امام علیه السلام و زیر گلو تا ناف حضرت علیه السلام امتداد دارد. در عربی، به این رشته‌ی مو، «مسریه» گویند.

در مورد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز وارد شده است که «دقیق المسریة»<sup>۲۸۱</sup> بودند. و از این جهت نیز شباهت امام علیه السلام را به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌رساند.

نیز چون در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که «لیس علی بطنه و صدره شعر»،<sup>۲۸۲</sup> می‌توان گفت، امام علیه السلام نیز جز این رشته موی باریک، موی دیگری در سینه و شکم ندارند.

۲۰- ران

● أزیل الفخذین بفخذہ الیمنی شامة؛<sup>۲۸۳</sup>

درشت ران که بر ران راست اش یک خال است.

انظار

سال دوم، شماره‌ی پنجم

۱۸۸

● عریض الفخذین؛ ۲۸۴

ستبر ران.

از این دو تعبیر، دو مورد زیر معلوم می شود:

۱- ران های حضرت، عضلانی و ستبر است که نشان قوت و قدرت بدنی امام علیه السلام

است.

۲- یک خال، در ران راست حضرت علیه السلام وجود دارد.

۲۱- زانو

● معطوف الركبتین؛ ۲۸۵

افتاده زانو.

مرحوم علامه مجلسی، در بیان این عبارت می فرماید، زانوی مبارک امام، به خاطر بزرگی و درشتی آن، میل به پایین دارد. البته در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله هم نقل شده است که «ضخیم الکرادیس»<sup>۲۸۶</sup> بودند؛ یعنی، سر استخوان های حضرت، درشت بود و می توان این شباهت را هم میان امام علیه السلام و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فهمید.

در پایان، برای حسن ختام، منظومه ی عربی حلوانی<sup>۲۸۷</sup> مصری را که شامل بسیاری از اوصاف حضرت علیه السلام است، می آوریم:

هو ضرب من الرجال خفیف

هو أجلی أفتی أشم کحیل

أعین أفرق أزوج علی أید

من خدیبه خال حسن جمیل

أفلج النفر حین بیسم بڑا

ق الشنایا و ربعة لا یطول

عربی فی لونه و کان ال

جسم منه ینمیه اسرائیل

وجهه فی اشتداد سمرته کال



کوکب الدرّی المضيء جلیل

وله لحيّة غزيرة شعر

.....

ناعم الكف بين فخذيه بعد

خاضع خاشع كريم منيل

او [ امام مهدی ]، باریک اندام و کم گوشت است

او، پیشانی آشکار و بینی باریک است و چشمی سیاه دارد

چشمی درشت، رویی گشاده، ابروانی جدا از هم دارد

بر گونه‌ی راست‌اش خال زیبایی است

دندان‌هایش جدا از هم است وقتی بسم الله می‌گوید

دندان‌ش برق می‌زند، قدی متوسط دارد و بلند نیست

رنگ‌اش عربی و جسم‌اش

مانند بدن بنی اسرائیل است.

صورت‌اش در شدت سرخی، مانند

ستاره‌های درخشان و نورانی است. بلند مرتبه است

حضرت، محاسنی پر پشت دارد

.....

کف دست‌اش پر نعمت است. ران‌هایش از هم دورند (ران‌های قوی‌ای دارد).

خاضع و خاشع و کریم و کام روا است.

پی نوشت‌ها:

۱. یوسف: ۸۷

۲. الصوامر المحرقة، ص ۲۶۳.

۳. معانی الأخبار، ۷۹.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸ (م: ج ۲، ص ۱۱۸).

۵. الملاحم والفتن، ص ۴۸، باب ۷۹ (از فتن سلیلی).

۶. کفایة الأثر، ۱۲۱.

۷. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۶ (م: ج ۱، ص ۵۳۴).

۸. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۷ (م: ج ۱، ص ۲۸۴).

۹. الغیبة، نعمانی، ص ۲۱۴ (م: ص ۳۰۶).

۱۰. الغیبة، طوسی، ص ۱۹۰.

۱۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۱ (م: ج ۲، ص ۱۲۲).

۱۲. کفایة الأثر، ص ۱۵۹ (از پیامبر).

انظار

سال دوم، شماره پنجم

۱۹۰

۱۳. الغيبة، طوسی، ص ۳۵۷ (ملاقات).  
 ۱۴. الغيبة، نعمانی، ص ۱۴۶ (م: ص ۲۰۶).  
 ۱۵. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۲.  
 ۱۶. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳.  
 ۱۷. الخرائج، ج ۱، ص ۲۷۷ (ملاقات).  
 ۱۸. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۷ (م: ج ۲، ص ۱۱۶) [ملاقات].  
 ۱۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ (ملاقات).  
 ۲۰. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۲.  
 ۲۱. الغيبة، طوسی، ص ۲۶۹ (ملاقات).  
 ۲۲. الخرائج، ج ۱، ص ۴۸۱ (ملاقات).  
 ۲۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۷ (ملاقات).  
 ۲۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۳، (م: ج ۲، ص ۱۷۷) [ملاقات].  
 ۲۵. الغيبة، طوسی، ص ۲۷۱ (ملاقات).  
 ۲۶. الغيبة، طوسی، ص ۲۴۹ (ملاقات).  
 ۲۷. دلائل الإمامة، ص ۲۷۰.  
 ۲۸. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۱ (ملاقات).  
 ۲۹. الغيبة، طوسی، ص ۲۵۵ (ملاقات).  
 ۳۰. دلائل الإمامة، ص ۲۷۳ (ملاقات). «فلقه راندارد».  
 ۳۱. منتخب الأنوار، ص ۱۴۰.  
 ۳۲. دلائل الإمامة، ص ۲۷۰.  
 ۳۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۸ (م: ج ۲، ص ۲۲۶) [ملاقات].  
 ۳۴. الخرائج، ج ۱، ص ۴۸۱.  
 ۳۵. الغيبة، طوسی، ص ۳۵۷ (ملاقات).  
 ۳۶. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۰۰ (خطبة البيان).  
 ۳۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴ (م: ج ۲، ص ۸۱) [ملاقات].  
 ۳۸. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۴ (م: ج ۲، ص ۱۶۲) [ملاقات].  
 ۳۹. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۸ (م: ج ۲، ص ۲۱۲) [ملاقات].  
 ۴۰. الملاحم والفتن، ص ۱۳۶ (خطبة اللؤلؤة).  
 ۴۱. فردوس الأخبار، ج ۴، ص ۴۹۶، ح ۶۹۴۰ (نقل از إمام المهدي عند أهل السنة، ص ۷۷).  
 ۴۲. دلائل الإمامة، ص ۲۳۳.  
 ۴۳. الملاحم والفتن، ص ۱۴۲ (از فتن سليلي).  
 ۴۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۳ (م: ج ۲، ص ۱۸۹) [ملاقات].  
 ۴۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۷ (م: ج ۲، ص ۱۹۴) [ملاقات].  
 ۴۶. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۲.  
 ۴۷. الخرائج، ج ۲، ص ۷۸۲.  
 ۴۸. الغيبة، طوسی، ص ۲۶۶.  
 ۴۹. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۵ (م: ج ۲، ص ۱۸۰) [ملاقات].  
 ۵۰. الغيبة، نعمانی، ص ۲۱۶ (م: ص ۳۰۸).
۵۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۲.  
 ۵۲. الخرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۲.  
 ۵۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۵ (م: ج ۲، ص ۱۸۰) [ملاقات].  
 ۵۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۶ (ملاقات).  
 ۵۵. الغيبة، طوسی، ۲۶۶ (ملاقات).  
 ۵۶. فردوس الأخبار، ج ۴، ص ۴۹۷، ح ۶۹۴۱ (نقل از الامام المهدي عند أهل السنة، ص ۷۸).  
 ۵۷. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۸۰ تا ۱۸۵. (از مناقب و دیگران).  
 ۵۸. شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۳، ص ۲۲۶.  
 ۵۹. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۷۶.  
 ۶۰. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۵۲.  
 ۶۱. النجم الثاقب، ص ۱۰۲.  
 ۶۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۸۲.  
 ۶۳. کتاب العين، ج ۳، ص ۲۹۴.  
 ۶۴. لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴.  
 ۶۵. لسان العرب، ج ۸، ص ۱۳۷.  
 ۶۶. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷، در مورد أروع مراجعه شود.  
 ۶۷. مجمع البحرين، ج ۲، ص ۲۰۶ (از النهاية نقل می‌کند).  
 ۶۸. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷ (عن بعض مؤلفات أصحابنا).  
 ۶۹. الغيبة، نعمانی، ص ۱۸۹، (م: ص ۲۶۹).  
 ۷۰. قرب الأسماء، ص ۲۱.  
 ۷۱. الغيبة، طوسی، ص ۴۲۱.  
 ۷۲. الغيبة، نعمانی، ص ۱۸۸ (م: ص ۲۶۸).  
 ۷۳. دلائل الإمامة، ص ۳۰۵ (ملاقات).  
 ۷۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷ (م: ج ۱، ص ۵۹۷).  
 ۷۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶ (م: ج ۲، ص ۶۹). در متن عربی، «الشبان» است.  
 ۷۶. الغيبة، طوسی، ص ۴۲۰.  
 ۷۷. الغيبة، نعمانی، ص ۱۸۹، ص ۲۶۹. در متن مترجم «اثنين» است.  
 ۷۸. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶ (م: ج ۱، ص ۵۸۲).  
 ۷۹. بصائر الدرجات، ص ۱۸۸.  
 ۸۰. الملاحم والفتن، ص ۱۴۲ (از فتن سليلي).  
 ۸۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۲ (م: ج ۲، ص ۵۵۸).  
 ۸۲. لسان العرب، ج ۳، ص ۲۹.  
 ۸۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۷.  
 ۸۴. الملاحم والفتن، ص ۷۳ (از نعیم).  
 ۸۵. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۹.  
 ۸۶. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۲.



- ٨٧ بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٤٤ (از الفصول المهمة، ابن صباغ  
كلام خود ابن صباغ است).
- ٨٨ دلائل الإمامة، ص ٣٠٠ (ملاقات).
- ٨٩ كمال الدين، ج ٢، ص ٤٦٨ (م: ج ٢، ص ٢١٢) [ملاقات].
- ٩٠ الغيبة، طوسی، ص ٢٥٥ (ملاقات).
- ٩١ دلائل الإمامة، ص ٢٣٣.
- ٩٢ كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٦٩ (از ربیعون حديثاً، ابی نعیم).
- ٩٣ الملاحم والفتن، ص ١٤٢ (از فتن سليلي).
- ٩٤ الغيبة، طوسی، ص ٢٧٤.
- ٩٥ الملاحم والفتن، ص ٧٣ (از نعیم).
- ٩٦ كمال الدين، ج ٢، ص ٣٧٦.
- ٩٧ لسان العرب، ج ٨، ص ١٠٧.
- ٩٨ لسان العرب، ج ٨، ص ١٠٧.
- ٩٩ لسان العرب، ج ٣، ص ٣٠.
- ١٠٠ لسان العرب، ج ١٠، ص ٣٢٩.
- ١٠١ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٤٢؛ الفارات، ج ١، ص ٩٦  
(مراجعة شود).
- ١٠٢ بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٨٥؛ معجم أحاديث الإمام  
المهدي، ج ١، ص ١٣٠ (مراجعة شود).
- ١٠٣ العطر الوردی، ص ٤٨، (نقل از الإمام المهدي عند أهل  
السنة، ص ٥٠٤).
- ١٠٤ النهاية، ج ٣، ص ٧٨.
- ١٠٥ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٨٠ - ١٨٥.
- ١٠٦ كمال الدين، ج ٢، ص ٤٤٦ (م: ج ٢، ص ١٨٠) [ملاقات].
- ١٠٧ الغيبة، طوسی، ص ٢٧٣ (ملاقات).
- ١٠٨ لوائح الأنوار البهية، ج ٢ (از سنن دانی و ابی نعیم. نقل از  
الإمام المهدي عند أهل السنة، ص ٤٤٢).
- ١٠٩ الغيبة، طوسی، ص ٢٧٣ (ملاقات).
- ١١٠ الملاحم والفتن، ص ١٤١ (از فتن سليلي).
- ١١١ دلائل الإمامة، ص ٢٣٣. واز «لون» راندارد.
- ١١٢ كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٦٩ (از ربیعون ابی نعیم).
- ١١٣ الغيبة، نعمانی، ص ٢١٥ (م: ص ٣٠٧).
- ١١٤ كمال الدين، ج ٢، ص ٦٥٣، م: ج ٢، ص ٥٦٠ (بيض اللون  
مشرب بالحمر).
- ١١٥ كمال الدين، ج ٢، ص ٤٧٥ (م: ج ٢، ص ٢٢٤) [ملاقات].
- ١١٦ الغيبة، طوسی، ص ٢٥٨ (ملاقات).
- ١١٧ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٧٦ (ملاقات).
- ١١٨ دلائل الإمامة، ص ٣٠٠ (ملاقات). «ماهو» راندارد.
- ١١٩ الخرائج، ج ١، ص ٤٧٧ (ملاقات).
١٢٠. فلاح السائل، ص ٢٠٠.
١٢١. الغيبة، طوسی، ص ١٨٧.
١٢٢. الاختصاص، ص ٢٠٨.
١٢٣. لسان العرب، ج ٨، ص ٣٥٥.
١٢٤. بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٤٧.
١٢٥. ينابيع المودة، ص ٤٦٧ (نقل از منتخب الأثر، ص ٢٠٩).
١٢٦. العطر الوردی، ص ٤٧ (نقل از الإمام المهدي عند أهل  
السنة، ص ٥٠٧-٥٠٤).
١٢٧. الكافي، ج ١، ص ٤٤٣؛ الفارات.
١٢٨. الغيبة، نعمانی، ص ٢٤٧ (م: ص ٣٥٠).
١٢٩. روزگار رهایی، ج ١، ص ١٢٢؛ مهدي آخرین سفیر  
انقلاب، ص ١٢٠.
١٣٠. لسان العرب، ج ١٢، ص ١٢ (إن اشتقاق آدم لأنه خلق من  
تراب و كذلك الأذمة إنما هي مشبهة بلون التراب).
١٣١. لسان العرب، ج ١، ص ١٠١.
١٣٢. لسان العرب، ج ١٤، ص ٣٢٠.
١٣٣. بحار الأنوار، ج ١٨، ص ٣٣٢.
١٣٤. تفسير القمي، ج ٢، ص ٨.
١٣٥. روزگار رهایی، ج ١، ص ١٢٢.
١٣٦. الغيبة، نعمانی، ص ٢١٦ (م: ص ٣٠٨).
١٣٧. الغيبة، طوسی، ص ٢٦٦ (ملاقات).
١٣٨. معاني الأخبار، ص ٨٠.
١٣٩. الارشاد، ج ٢، ص ٣٨٢.
١٤٠. ينابيع المودة، ص ٤٦٧ (نقل از منتخب الأثر، ص ٢٠٩، ج  
٢، ص ٤٩).
١٤١. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٤٦ (ملاقات).
١٤٢. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٧٥ (ملاقات).
١٤٣. الغيبة، طوسی، ص ٢٧٣ (ملاقات).
١٤٤. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٧ (م: ج ٢، ص ١١٦) [ملاقات].
١٤٥. الاحتجاج، ج ٢، ص ٤٦٢.
١٤٦. الخرائج، ج ١، ص ٤٨١ (ملاقات).
١٤٧. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٥٧ (م: ج ٢، ص ١٩٤) [ملاقات].
١٤٨. الصهبة أشهر اللون وأحسنها حين تنظر إليها (لسان العرب،  
ج ١، ص ٥٣٢).
١٤٩. الصهبة مختصة بالشعر، وهي حمرة يعلوها سواد (لسان  
العرب، ج ١، ص ٥٣٢).
١٥٠. العدد القوية، ص ١٢٠.
١٥١. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٧١.
١٥٢. معاني الأخبار، ص ٨٠.



١٥٣. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٤٤ (م: ج ٢، ص ١٨٠) [ملاقات].
١٥٤. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٦٨ (م: ج ٢، ص ٢١٢) [ملاقات].
١٥٥. الغيبة، طوسي، ص ٢٦٦.
١٥٦. الملاحم والفتن، ص ٧٣ (از ابي نعيم).
١٥٧. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٧ (م: ج ٢، ص ١١٦) [ملاقات].
١٥٨. كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٧٠ (از اربعون ابو نعيم).
١٥٩. كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٦٩ (از اربعون ابو نعيم).
١٦٠. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٤٤ (م: ج ٢، ص ١٨٠) [ملاقات].
١٦١. فرائد فوائد الفكر، ص ٨٠ (از ابي نعيم).
١٦٢. الغيبة، نعماني، ص ٢١٥ (م: ص ٣٠٧).
١٦٣. دلائل الإمامة، ص ٣٠٠ (ملاقات).
١٦٤. الغيبة، طوسي، ص ٢٥٨ (ملاقات).
١٦٥. الغارات، ج ١، ص ٩٦.
١٦٦. معاني الأخبار، ص ٨٠.
١٦٧. دلائل الإمامة، ص ٢٥١.
١٦٨. العمدة، ص ٤٣٣ (از الجمع بين الصحاح الستة).
١٦٩. القول المختصر، ص ٧، ح ٣٣. (نقل از معجم الاحاديث الامام المهدي، ج ١، ص ٢٤٣).
١٧٠. فرائد السمطين، ج ٢، ص ٣٣١، ح ٥٨٢ (از ابي نعيم، نقل از معجم الاحاديث المهدي، ج ١، ص ٢٤٣).
١٧١. الغيبة، نعماني، ص ٢١٤ م، ص ٣٠٦.
١٧٢. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٦٨ (ملاقات).
١٧٣. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٧ (ملاقات).
١٧٤. إلزام الناصب، ج ٢، ص ٢٠٠ (خطبة البيان، نسخته اول).
١٧٥. لسان العرب، ج ٢، ص ٤٢٤.
١٧٦. فرائد السمطين، ج ٢، ص ٣٢٤، ح ٥٧٤ (نقل از معجم الاحاديث المهدي، ج ١، ص ١٠٨).
١٧٧. بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٨٥.
١٧٨. العين، ج ٧، ص ١٠٥.
١٧٩. لسان العرب، ج ٢، ص ٥٣.
١٨٠. كمال الدين، ج ١، ص ١٥٩.
١٨١. بحار الأنوار، ج ٢١، ص ٣١٧.
١٨٢. الملاحم والفتن، ص ٧٤ (از نعيم).
١٨٣. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٦٨ (م: ج ٢، ص ٢١٢) [ملاقات].
١٨٤. الغيبة، نعماني، ص ٢١٥ (م: ص ٣٠٧).
١٨٥. الملاحم والفتن، ص ٧٤ (از نعيم).
١٨٦. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٤٥ (م: ج ٢، ص ١٧٨) [ملاقات].
١٨٧. الملاحم والفتن، ص ٧٢ (از نعيم).
١٨٨. فلاح السائل، ص ٢٠٠.
١٨٩. بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٣.
١٩٠. معاني الأخبار، ص ٨٠.
١٩١. العين، ج ٦، ص ٢٥٣؛ مجمع البحرين، ج ٥، ص ٧٤.
١٩٢. لسان العرب، ج ٢، ص ٢١٥ (از جوهرى).
١٩٣. الكافي، ج ١، ص ٤٤٣.
١٩٤. الملاحم والفتن، ص ٧٤ (از نعيم).
١٩٥. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٧ (م: ج ٢، ص ١١٦) [ملاقات].
١٩٦. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٦٨ (م: ج ٢، ص ٢١٢) [ملاقات].
١٩٧. الملاحم والفتن، ص ٧٣ (از نعيم).
١٩٨. الغيبة، نعماني، ص ٢١٥ (م: ص ٣٠٧).
١٩٩. لسان العرب، ج ١٣، ص ٣٠٢.
٢٠٠. مجمع البحرين، ج ٢، ص ٣٠٠.
٢٠١. الكافي، ج ١، ص ٤٤٣.
٢٠٢. العين، ج ٣، ص ٦٢.
٢٠٣. الغارات، ج ١، ص ٩٦.
٢٠٤. العدد القوية، ص ١٢٠.
٢٠٥. بلاغات النساء، ص ٦٦.
٢٠٦. المناقب، ج ١، ص ١٥٥.
٢٠٧. العدد القوية، ص ١٢٠.
٢٠٨. دلائل الإمامة، ص ٢٥١.
٢٠٩. الغيبة، نعماني، ص ٢١٤ م، ص ٣٠٦.
٢١٠. كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٦٩ (از اربعون ابو نعيم).
٢١١. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٤٥ (م: ج ٢، ص ١٧٨) [ملاقات].
٢١٢. الملاحم والفتن، ص ١٦٤ (از الفتن، زكريا).
٢١٣. العين، ج ٥، ص ٢١٧.
٢١٤. لسان العرب، ج ١٥، ص ٢٠٣.
٢١٥. المعطر الوردى، ص ٤٦ (نقل از الإمام المهدي عند أهل السنة، ص ٥٠٢).
٢١٦. مرآة المفتاح، ص ١٨٠ (نقل از الإمام المهدي عند أهل السنة، ص ٤١٢).
٢١٧. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٧١؛ كمال الدين، ج ١، ص ١٥٩ (م: ج ١، ص ٣١٦).
٢١٨. النهاية، ج ٢، ص ٥٥٢ (داخل برانترها از المعطر الوردى، ص ٤٦ نقل شده است. المعطر الوردى، از الإمام المهدي عند أهل السنة، ص ٥٠٢ نقل شده است).
٢١٩. النجم الثاقب، ص ١٠٣.
٢٢٠. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٢١. الأنوار في مولد النبي، ص ٢٤٤.
٢٢٢. الغيبة، نعماني، ص ٢١٤ م، ص ٣٠٦.

٢٢٣. الغيبة، طوسي، ص ٢٧٣ (ملاقات).
٢٢٤. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٧٥ (ملاقات).
٢٢٥. كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٧٠ (از اربعون ابي نعيم).
٢٢٦. شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ٢٨٢ (از قاضي القضاة).
٢٢٧. الملاحم والفتن، ص ٧٣ (از نعيم).
٢٢٨. العين، ج ٦، ص ١٢٧.
٢٢٩. العطر الوردی، ص ٤٧ (نقل از الإمام المهدي عند أهل السنة، ص ٥٠٣).
٢٣٠. غريب الحديث، (نقل از شرح نهج البلاغة، ج ١٩، ص ١٣٠).
٢٣١. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٣٢. النجم الثاقب، ص ١٠١؛ روزگار رهایی، ج ١، ص ١٢٢؛ مهدي، آخرین سفیر انقلاب، ص ١٢٠.
٢٣٣. الغيبة، نعماني، ص ٢٤٥ (م: ص ٣٥٠).
٢٣٤. الملاحم والفتن، ص ٧٣ (از نعيم).
٢٣٥. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٣٦. الكافي، ج ١، ص ٤٣٣.
٢٣٧. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٧١.
٢٣٨. كمال الدين، ج ١، ص ١٥٩ (م: ج ١، ص ٣١٦).
٢٣٩. كمال الدين، ج ٢، ص ٦٥٣ (م: ج ٢، ص ٥٦٠).
٢٤٠. بصائر الدرجات، ص ١٨٨.
٢٤١. الخرائج، ج ٢، ص ٦٩١.
٢٤٢. الملاحم والفتن، ص ٧٣ (از نعيم).
٢٤٣. لوائح أنوار البهية، ج ٢ (از ابي نعيم، نقل از الإمام المهدي عند أهل السنة، ص ٤٣٣).
٢٤٤. الغيبة، نعماني، ص ٢١٦ (م: ص ٣٠٨).
٢٤٥. الكافي، ج ١، ص ٤٣٣.
٢٤٦. الخرائج، ج ٢، ص ٦٩١.
٢٤٧. كمال الدين، ج ١، ص ١٥٩ م، ج ١؛ ص ٣١٦.
٢٤٨. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٤٩. بصائر الدرجات، ص ١٨٨.
٢٥٠. فلاح السائل، ص ٢٠٠.
٢٥١. الغيبة، نعماني، ص ٢١٥ (م: ص ٣٠٧).
٢٥٢. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٥٣. كمال الدين، ج ٢، ص ٦٥٣ (م: ج ٢، ص ٥٦٠).
٢٥٤. بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٣٥.
٢٥٥. فلاح السائل، ص ٢٠٠.
٢٥٦. دلائل الإمامة، ص ٢٧٠ (ملاقات).
٢٥٧. المناقب، ج ١، ص ١٥٧.
٢٥٨. المناقب، ج ١، ص ١٥٥.
٢٥٩. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٦٠. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٦١. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٧ (م: ج ٢، ص ١١٦) [ملاقات].
٢٦٢. إسعاف الراغبين، (نقل از كتاب الإمام المهدي عند أهل السنة، ص ٤٥٣).
٢٦٣. فرائد فوائد الفكر، ص ٨٠ (از ابي نعيم).
٢٦٤. فرائد فوائد الفكر (نقل از معجم أحاديث الإمام المهدي، ج ١، ص ١٢٨).
٢٦٥. دلائل الإمامة، ص ٢٥١.
٢٦٦. بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٦٥.
٢٦٧. النجم الثاقب، ص ٣٢٥.
٢٦٨. تفسير العياشي، ج ١، ص ٢٠٣.
٢٦٩. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٧٠. تفسير العياشي، ج ١، ص ٢٠٣.
٢٧١. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٧٢. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٧٣. الغيبة، نعماني، ص ٢١٤ (م: ص ٣٠٦).
٢٧٤. الغيبة، نعماني، ص ٢١٥ (م: ص ٣٠٨).
٢٧٥. الغيبة، نعماني، ص ٢٢٨ (م: ص ٣٢٤).
٢٧٦. كمال الدين، ج ٢، ص ٦٥٣ (م: ج ٢، ص ٥٦٠).
٢٧٧. فلاح السائل، ص ٢٠٠.
٢٧٨. الكافي، ج ١، ص ٣٢٩.
٢٧٩. المناقب، ج ٣، ص ٣٠٦.
٢٨٠. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٨١. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٨٢. كمال الدين، ج ١، ص ١٥٩ (م: ج ١، ص ٣١٦).
٢٨٣. الغيبة، نعماني، ص ٢١٤ (م: ص ٣٠٦).
٢٨٤. كمال الدين، ج ٢، ص ٦٥٣ (م: ج ٢، ص ٥٠٦).
٢٨٥. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٧ (م: ج ٢، ص ١١٦) [ملاقات].
٢٨٦. معاني الأخبار، ص ٨٠.
٢٨٧. القطر الشهدي في أوصاف المهدي، شهاب الدين أحمد بن اسماعيل الحلواني المصري (١٢٤٩ - ١٣٠٨).

